

بازدارندگی گروه بندی های اجتماعی و مقاومت

گفتگو با سرانشکرو غلامعلی رشید

خواهد داشت: ۱- بازدارندگی در صورت استحکام و توانمندی ۲- ترغیب دشمنان به دست درازی و تجاوز در حالت ناتوانی و ضعف. همان گونه که امروزه کارکردهای جنگ پیچیده تر و چند بعدی شده است آثار آن نیز چند وجهی و متنوع تر از دوران های قدیم گشته است و همان طور که جنگ تحت تاثیر عوامل مختلف مثل سیاست، اقتصاد، فرهنگ، دین و ... می باشد، بر روی عوامل مختلف من جمله بر روی نظام اجتماعی به شدت، تاثیر می گذارد و منجر به تغییرات سریع و وسیع در بستر جامعه می گردد. جنگ ، هم زمان با وقوعش حوزه اجتماعی را به سرعت تحت تاثیر قرار می دهد و نسبت به سایر حوزه های دیگر مثل اقتصاد، سیاست و فرهنگ، آن را آسیب پذیر می کند و آثار و نتایج آن تا مدت طولانی تری در پیشانی و قعر اجتماع باقی می ماند و این آثار و علائم خیلی دیرتر از سایر حوزه ها از بستر اجتماع زنده می شود.

جنگ ایران و عراق، هم به لحاظ کارکرد و هم به دلیل آثاری که در جامعه ایران بر جای گذاشته است می تواند دستمایه مطالعات میدانی و کاربردی قرار گیرد حال آنکه در جامعه علمی کشور مغفول مانده است.

اشاره : جنگ اولین فعالیت جمعی در جوامع بشری است که تا به امروز تاثیر عمیق و تعیین کننده ای در زندگی انسان، ایجاد تمدن های بزرگ و نظام های اجتماعی مختلف داشته است. زمانی که جنگ بین دو طرف نزاع، ضروری تشخیص داده شود، چه از نوع پیش گیرانه و چه مبتنی بر کشف و تصرف سرزمین های جدید و چه بر اساس عقلانیت و فضیلت خواهی و یا زیاده طلبی پرخاشگرانه، کارکردهایی پیدا می کند که اجتناب ناپذیر و به تعبیر پارسونز یک پدیده طبیعی است و چون کارکردی است پس سرانجامی دارد و پایان می پذیرد اما چون یک نیاز بشری است از صحنه زندگی انسان ها محو نمی شود بلکه آهنگ آن تغییر می یابد و از ساده به پیچیده تبدیل می شود.

در نظام ارزشی پارسونز ، جنگ فی نفسه هدف و غایت نیست بلکه ابزار و معلول سیاست است که زیربنای آن بر ارتش و نیروهای نظامی استوار می باشد. زیرا این ارتش است که وسیله ای برای اعمال قدرت و سیاست شمرده می شود. اگر اعمال اقتدار در قلمرو داخلی حکومت با ارتش میسر است، لذا در تعامل با بیگانگان و کشورهای همسایه کارکرد دوگانه

مردمی چه تأثیری در روند جنگ می‌گذارد. جناب عالی نیز به هر جهت، هم قبل از انقلاب سابقه مبارزه دارید و هم بعد از انقلاب درگیر مسائل دفاعی - امنیتی کشور بوده‌اید. به هر جهت می‌خواهیم رویکرد و تحلیل شما را از این تحولات بدانیم؛ به عبارتی دیگر رویکرد جامعه‌شناختی جنگ را از زبان شما می‌خواهیم روایت کنیم.

در واقع می‌توانیم این بحث را به سه دوره تقسیم کنیم و در این چارچوب وارد بحث شویم:

۱- قبل از جنگ

۲- وقوع جنگ

۳- ادامه جنگ تا پایان آن.

رشید: بسم الله الرحمن الرحيم، با تشکر از شما برادران؛ برای نسلی که دچار انقطاع تاریخی از جنگ و انقلاب شده و نمی‌دانند در آن زمان چه اتفاقاتی افتاده است، بیان روایت صحیحی از جنگ مشکل است و من تردید داشتم در بازگو کردن این مطالب که آیا صرفاً مطالب را تحت عنوان وقایع جنگ روایت کنم یا باید شرایط و مقاطع مختلف جنگ هم مورد تحلیل قرار بگیرد؟ که طبیعتاً قدری با وسعت دیدی که الان درباره مسائل جنگ پیدا کرده ایم مخلوط می‌شود.

نکته دیگری که باید بدان توجه داشت اینکه در بازگو کردن مطالب، فردی مثل من که در لایه میانی جنگ به سر می‌برده یعنی بعد از ماه‌های اولیه جنگ و در ادامه جنگ، نه در درگیری‌های فیزیکی و تاکتیکی گروهان، گردان، دسته شرکت داشته و نه در سطح استراتژیک و تصمیم‌گیری یعنی در شورای عالی دفاع بوده است؛ مباحثی که عرض می‌کنم بیشتر به این سطح از جنگ که سطح عملیات است مربوط و وابسته است، بیشتر به بیان طرح‌ها و افکار و نقش فرماندهان و قابلیت‌ها. حالا مثلاً ممکن است به برخی از مؤلفه‌های استراتژیک بپردازیم ولی کمتر وارد بحث سطح تاکتیک می‌شویم. و حالا می‌رسیم به این سؤال که از طرف شما مطرح شده که قبل از جنگ نگاه ما به تهدیدها چگونه بوده است؟

وقتی ما برمی‌گردیم به سال‌های ۵۸، ۵۹ (فهم خودم را عرض می‌کنم) ما این‌گونه درک می‌کردیم و تعریف می‌کردیم که ملت ما به رهبری امام یک انقلابی کرده که زمینه‌هایش از سال ۴۲ آرام آرام شروع شده بود آن هم با یک شخصیتی مثل امام که

با توجه به اسناد و منابع فاقد طبقه‌بندی موجود و وجود افراد مطلع و آگاه، موضوعات تحقیقی زیادی را می‌توان فهرست‌بندی کرد و با روش علمی و به نحوی که در خور اهمیت این رخداد مهم و تاریخی است آنها را مفهوم‌بندی و تعریف کرد. مطالعه قشر‌بندی اجتماعی در مراحل قبل، حین و پس از جنگ از جمله موضوعاتی است که حتی گذرا و اجمالی نیز با رویکردی جامعه‌شناختی صورت نگرفته و صرفاً به بیوگرافی نویسی قالبی که خود ممدوح است، بسنده شده است.

در مصاحبه‌ای که پیش روست سعی شده کارکرد جنگ با ویژگی‌های بازدارندگی، مشارکت اجتماعی، قشر‌بندی ... و نیز آثار آن از بعد اجتماعی مطرح نظر قرار گیرد که با توجه به ضیق وقت و مشغولیت سردار سرلشکر پاسدار جانشین محترم ستاد کل نیروی مسلح برادر فاضل و گرامی آقای غلامعلی رشید فقط بخشی از سؤال‌های مربوط به قسمت اول مطرح و پاسخ‌های کلی به آن داده شده است.

درویدیان: با تشکر از اینکه وقت دادید خدمتتان برسیم. در فصلنامه شماره ۱۴ که موضوع آن با وقوع جنگ ارتباط دارد، با نگاه جدیدی وقوع جنگ را مرور و بازبینی می‌کنیم، این نگاه جدید یک نگاه جامعه‌شناختی به جنگ است. علتش هم این است که ما یک انقلاب مردمی داشتیم و بعد از انقلاب درگیر جنگ شدیم و محاسبه عراقی‌ها در حمله به ایران و اینکه ریسک حمله را پذیرفتند همین نکته بود که در ایران با فروپاشی نظام سیاسی و از بین رفتن قدرت نظامی، پیروزی امکان‌پذیر است و به سرعت حاصل خواهد شد، بنابراین این حمله را انجام دادند. ولی آن چیزی که عراق را ناکام کرد چه چیزی بود؟ این بود که یک پتانسیل اجتماعی وجود داشت که این را امام از قبل فعال کرده بود و در برابر حمله عراق تبدیل شد به یک مقاومت مردمی در گوشه و کنار کشور که در بعضی جاها برجسته بود مثل خرمشهر این نوع تحلیلی که از موضوع می‌کنیم و قبلاً هم با خود جناب عالی مباحثی را مطرح کردیم و درباره آن به بحث پرداختیم بیشتر یک تحلیل سیاسی - نظامی از جنگ بوده که اگر حالا بخواهیم به لایه‌های عمیق‌تری به این موضوع بپردازیم، وارد مباحث اجتماعی می‌شویم به این معنی که این تحولات اجتماعی بعد از انقلاب به چه صورت توانسته است بر شکل‌گیری مقاومت مردمی تأثیر بگذارد و متقابلاً این مقاومت

محور و عمود خیمه این انقلاب بود و انسانی بسیار فهمیده، شجاع، عارف، مجاهد، فیلسوف، بسیار دوراندیش، بدون خطا و هرچه ایشان دستور، تدبیر، فرمان و حرفی به ما بزند برای ما حجت است و ما بدون هیچ شك و تردیدی باید اجرا کنیم، یعنی يك یقین کامل نسبت به امام داشتیم بعد از آن هم می‌گفتیم که این انقلاب به نظر می‌رسد که نمونه و الگوی انقلاب صدر اسلام است و اصلاً نمی‌آمدیم مقایسه کنیم این انقلاب را مثلاً با انقلاب الجزایر و انقلاب‌های کشورهای دیگر، و این انقلاب را انقلابی ناب و خالص می‌دیدیم، بعد يك تشبیهات دیگری می‌کردیم مثلاً از امام به صورت سلسله مراتب می‌آمدیم پایین تا به فرماندار شهرمان می‌رسیدیم فکر می‌کردیم امام گویی بلا تشبیه مثلاً پیغمبر است (يك نگاه این‌جوری داشتیم) و استاندار، فرماندار، وزیر را در حد حضرت ابوذر، سلمان، بلال و مالک اشتر می‌دانستیم مثلاً در همین شهر ما (دزفول) فرماندار وقت را تشبیه می‌کردند به سلمان و ابوذر! و از رفتار و منش او با مردم، آن را مطالبه می‌کردند. از این انقلاب هم ما اعتقاد داشتیم که باید بیاییم به شدت پاسداری کنیم و در برابر هرگونه تهدیدی واقعاً می‌شود گفت در بسیج نیرو، امکانات، حضور در میدان، هیچ شك و هیچ تردیدی به خودمان راه نمی‌دادیم و هیچ دریغی هم نمی‌کردیم. نکته بعدی اینکه هر نوع تهدیدی را نسبت به انقلاب، ما در چارچوب و متن انقلاب بررسی و ارزیابی می‌کردیم حتی فعالیت‌های کوچک ضدانقلابی را احساس می‌کردیم که این کار به ریشه و متن انقلاب ضربه می‌زند، یعنی تهدیدهای کوچک و بزرگ را این‌گونه تصور می‌کردیم و با شدت برخورد می‌کردیم، به عبارتی دیگر محافظت از انقلاب فوق‌العاده بالا بود و هر نوع تهدیدی را، چه عراق و چه ضدانقلاب، ما بلافاصله می‌آمدیم و سریع آن را پیوند می‌زدیم با تهدید اول یعنی آمریکا، و تصور ما این بود که همه این توطئه‌ها، همه این اقدامات از سوی آمریکا مدیریت می‌شود و لو صدام، ولو يك جریان ضدانقلابی در خرمشهر، در گوشه‌ای از ایلام، یا کرمانشاه باشد می‌گفتیم که اینها به اشاره امریکا است و ديکته شده است و امریکا هدایت و فرماندهی می‌کند و اینها را جدا جدا نمی‌دیدیم و جدا جدا تجزیه و تحلیل نمی‌کردیم. نکته بعد هم اینکه هیچ قدرتی اعم از عراق، امریکا و دیگر قدرت‌های بشری را به حساب نمی‌آوردیم، نمی‌دانم

علتش از شناخت بود، از آموزه‌هایی بود که امام به ما داده بود؛ اعتباری هم برای قدرت‌ها قائل نبودیم و این‌طور نبود که تصور کنیم مثلاً اگر ارتش عراق به حرکت درآید و صدام حمله کند، بترسیم و هراس کنیم و بگوییم که چه کار باید کرد و موضع فرار به خود بگیریم، در صورتی که در آن زمان آدم‌های نظامی هم نبودیم که عده و عده داشته باشیم، یعنی حتی اگر تهدید تمام عیار نظامی امریکا و عراق را تصور می‌کردیم اعتباری برای آن قائل نبودیم و اعتقاد داشتیم که می‌ایستیم و می‌جنگیم حالا نه فقط برای عراق و امریکا بلکه وضع به گونه‌ای بود که برای هیچ کدام از این کشورهای پیرامونی هم اعتبار و مشروعیتی قائل نبودیم. حالا اینکه عراق چگونه به ما نگاه می‌کرد، ما نمی‌دانیم ولی به نظر می‌رسد از او قدرت انقلاب وحشت کرد، ولی بالاخره قدرت ما هم در او مؤثر نبود که حمله کرد و قدرت نظامی ما بازدارندگی ایجاد نکرد، البته حمایت‌ها و پشتیبانی قدرت‌ها را از او نباید نادیده گرفت.

درویدیان: آیا شما به این موضوع فکر نمی‌کردید، یعنی برای آن مهم نبود که عراق درباره شما چگونه فکر می‌کند؟

رشید: درست است و چون ما هیچ نداشتیم و رسیده بودیم به حکومت، یعنی از صفر رسیده بودیم به صد، وقتی ما نگاه می‌کنیم به سال‌های ۵۰ یا ۵۵ و ۵۶، می‌بینیم که ما در زندان بودیم یعنی حتی تا يك سال دو سال قبل از پیروزی انقلاب واقعاً کسی تصویری نداشت که سال ۵۷ انقلاب پیروز می‌شود، این تصور در ذهن هیچ‌کس اصلاً وجود نداشت حالا آنهایی که در تهران زندان بودند و آقای هاشمی را دیده بودند می‌گفتند که از نظر آقای هاشمی ۵۰ سال دیگر انقلاب حاصل خواهد شد و تصورات هم این‌گونه بود: ما همه تلاش و آرزویمان این بود که مثلاً يك مقام امنیتی رژیم شاه را ترور کنیم، يك جایی را مثلاً تخریب کنیم از مراکز امنیتی و نظامی رژیم، حالا رسیدیم به جایی که يك حکومت داریم و خیلی کارها داریم می‌کنیم، ماه‌های اولیه پیروزی انقلاب اسلامی می‌گفتیم مثلاً اگر تهاجمی بشود و حکومت از دست برود ما خیلی سود کردیم و ضربه و ضرری که به دشمن زدیم کم نیست. نکته بعدی این است که هیچ درك روشنی هم از جنگ نداشتیم، یعنی از يك جنگ و تهاجم نظامی، نه در مورد ابعاد و وسعتش، نه در مورد مدتش، شدتش، میزان خسارات و تبعات و اثراتش، واقعاً درکی نداشتیم اینکه با چه سازوکاری این جنگ شروع

باشد. وقتی می‌گویم ما اعتماد به نفس داشتیم ریشه در گذشته ما داشت و تجمع این نیروها در سپاه که به‌عنوان یک نهاد نظامی تشکیل شده بود. نهادی نظامی به نام سپاه درست شده، نگاه که می‌کنم به سال ۵۷ و ۵۸ می‌گویم که این سپاهی که به‌عنوان نهاد نظامی تشکیل شد اینها چه کسانی بودند که وقتی جمع می‌زنیم می‌گویم اینها اعتماد به نفس داشتند. احساسم این است که قریب دویست نفر در سراسر کشور شخصیت کلیدی مبارز داشتیم که وارد سپاه شده بودند. در تهران به علت وسعت جغرافیایی حدود بیست نفر که حداقل ده سال تجربه کار انقلابی داشتند، زندان رفته بودند، زندگی مخفی کرده بودند، مبارزه کردند، با امام و روحانیت آشنا بودند، اهل تحلیل سیاسی بودند، و اگر اسامی آنها را ردیف کنید محسن رضایی، ابوشریف، جواد منصور، شهید محمد بروجردی، شهید حاج داوود کریمی، محمدزاده، دوزدوزانی، رفیق دوست و تعدادی دیگر. حوزه جغرافیایی تهران چون وسیع‌تر بوده می‌گویم بیست شخصیت هم‌وزن این شخصیت‌ها، مثلاً شما سراغ شهید داوود کریمی می‌روید می‌بینید که ایشان حداقل از سال ۵۰ فعال بوده، در ردیف این اسامی کسانی مثل آقای رفیق دوست هم بودند که از سال ۴۵ از فعالان بوده‌اند، ولی عمده‌تاً از سال ۵۰ تا ۵۹ حدود یک دهه قبل از پیروزی انقلاب و در تشکیل سپاه فعالیت داشتند. اگر به استان فارس برویم آقای بشارتی، ذوالقدر، اسدی، وحیدی، فیروزی، هاشمی، اینها انسانی‌هایی بودند که تقریباً ده سالی اهل مبارزه بودند. مثلاً در اصفهان، رحیم صفوی، شهید عبدالله میثمی، شهید مصطفی رسانی‌پور، حجازی، مبلغ، شمشیری، پرورش و ... اینها زندان رفته بودند، مبارزه کرده بودند، شهید کلاه‌دوزان، رضا سیف‌اللهی، حاج‌آقا سالک، وقتی آدم به گذشته این شخصیت‌ها در قبل از انقلاب رجوع می‌کند می‌بیند که اینها از سال ۵۰ فعال بودند، آقا رحیم به عنوان یک شخصیت مبارزی در تبریز درگیر شده با ساواک، تیر خورده، زندان رفته، لبنان رفته، یا مثلاً در خوزستان آقای محسن رضایی، علی شمخانی، جهان‌آرا، مجید بقایی، اسماعیل دقایقی، علم‌الهدی، من کل این شخصیت‌ها را اسم نمی‌برم، و می‌گویم حداقل در هر استان ده نفر و استان تهران به علت وسعت، بیست نفر و در ایلام کمتر از ده نفر و در آذربایجان، باکری‌ها، هم مهدی و هم حمید، ابوالحسن

می‌شود؟ اصلاً جنگی که شروع شد تا اوم پیدا می‌کند؟ اساساً ما به این مسائل فکر نمی‌کردیم؛ البته یک شناختی از ارتش خودمان داشتیم و شاید هم می‌شود گفت از ارتش‌های دنیا. حالا "ما" که می‌گویم منظورم گروه‌های مبارز و مسلح است که در خانه‌های تیمی به سر می‌بردند. آنها اخبار مناطق بحرانی را مثل لبنان، کنگو، ارتش ایران که با آمریکا تعامل داشت، جنگ هند و پاکستان در بنگلادش که پاکستان شرقی جدا شد، دنبال می‌کردند. برای مثال سه ماه چهار ماه روی یک بحران نظامی و امنیتی متمرکز می‌شدیم که مثلاً یک ستوانی است در لبنان در درگیری‌های داخلی که یک موضع مردمی به خود گرفته است این می‌شد موضوع بحث. یعنی دو تا پنج ماه یک موضع در یک کشور را مطالعه می‌کردیم. در مورد ارتش ایران نیز مطالعه‌ای در این زمینه داشتیم و اطلاعاتی درباره اینکه چقدر عده و عده دارد، چه ارتباطاتی با آمریکا دارد، چه سلاح‌هایی دارد، یعنی یک تجزیه و تحلیل به این شکل از ارتش خودمان داشتیم؛ تصور اولیه ما هم این بود که این تهدید را ارتش جواب می‌دهد، می‌گفتیم بالاخره این ارتش با این ساز و برگ به نظر می‌رسد که اگر بسیج بشوند مقابله می‌کنند و این تهاجم را می‌شکنند. تصور ما این بود که وقتی بسیج می‌شوند و آرایش می‌گیرند با تانک و نفربر و زرهی و هواپیما یا همان آرایش نظامی مثل عراقی‌ها، عراقی‌ها را شکست می‌دهند و آنها را عقب می‌زنند تا لب مرز و این تصور را تا چهار، پنج ماه بعد از شروع جنگ هم داشتیم. البته این تصور ما روز به روز، هفته به هفته، می‌شکست؛ یعنی وقتی تماس می‌گرفتیم و می‌رفتیم نزد آنها، تدریجاً به تردید می‌افتادیم، تا عملیات هویزه در دی‌ماه ۵۹ که دیگر به قطعیت رسیدیم که تصور ما تصور اشتباهی است و این‌گونه که فکر می‌کردیم نیست و به این نتیجه رسیدیم که ارتش نتوانست در برابر تجاوز عراق بازدارندگی ایجاد کند؛ حالا هم که مناطق اشغال شده است، نمی‌تواند و قادر به شکست دادن و بیرون راندن ارتش عراق هم نیست.

ولی نکته‌ای که باعث امیدواری شد، همین اعتماد به نفس بود که عرض کردم یک مقدارش ریشه داشت در همین گذشته‌ی ما، نگاه ما به امام که اعتماد به نفس می‌داد به ما، احساس می‌کردیم ما قادریم بایستیم ولو با جنگ چریکی، ولو با جنگ شهری و خانه به‌خانه، این‌طور نیست که دشمن شکست‌ناپذیر

آل اسحاق، حمید سلیمی، حسین علایی، و قیامت‌یون که از بیرون استان حضور دارند و کمک می‌کنند این‌ها را دوباره می‌بینید که در حوزه آذربایجان حدود ده تا شخصیت کلیدی، همه وارد سپاه می‌شوند یعنی ما حداقل دویست شخصیت کلیدی این‌جوری داریم، به تعبیر امروز دویست سردار بودند، دویست امیر و در اول کار هم هر جا که می‌روند رأس مسئولیت‌ها را به عهده می‌گیرند، بعضی از اینها را در شورای سپاه می‌بینیم مثل محسن رضایی، محمدزاده و ابو شریف و در جای دیگر می‌بینیم که حسین علایی و مهدی و حمید باکری خودشان یک فرمانده و یک مسئول عملیات هستند، یک مسئولیت کلیدی. می‌آییم در اهواز می‌بینیم که شمشانی فرمانده سپاه خوزستان است، رحیم صفوی را می‌بینید مسئول عملیات کل اصفهان است، حتی وارد شهر که می‌شوی می‌بینی که در خرمشهر جهان‌آرا، در دزفول، خود بنده، آوایی، صفوی و حالا اینها هر کدامشان هم حدود ده نفر را حداقل تحت تربیت داشتند، یعنی فرض کنید که ده نفر به جهان‌آرا به عنوان یک الگو نگاه می‌کردند، چرا که فرماندهی بوده است که دویست پاسدار تحت فرمان او بوده، جهان‌آرا می‌آید و با آن ده نفر این سپاه اولیه را می‌سازد و ساماندهی می‌کند در مسئولیت‌های اطلاعات، فرمانده گردان و... یعنی انسان‌هایی هستند که شهید جهان‌آرا را به عنوان یک الگو قبول دارند. آن اعتماد به نفسی که داشتیم، آن قدرت سازماندهی که در وجود ما بود، متأثر از اینهاست. بخشی از خصوصیات این انسان‌ها را اشاره می‌کنم که چه انسان‌هایی بودند، زندان رفته بودند و با روش کار سازمانی و سازماندهی آشنایی داشتند چون کار کرده بودند و من یادم می‌آید که در یک خانه تیمی به نام "حصن" یک رئیس تیم داشتیم و از طرف دیگر من رئیس تیم یک خانه تیمی دیگر بودم، یعنی سلسله مراتب فرماندهی، سازماندهی، و کار تشکیلاتی را می‌فهمیدیم اهل مبارزه سیاسی - نظامی بودیم در حد یک دهه، اهل تحلیل بودیم، آموزش‌هایی دیده بودیم، یک مقدار آموزش چریکی، آموزش عقیدتی سیاسی، آموزش پنهان‌کاری، جعل، جعلیات، یعنی هر کاری که امنیتی بود، اینها را ما عملاً تجربه کرده بودیم. یعنی باورتان نمی‌شود مثلاً شاید ما دو ماه به همراه یکی از برادرها شب‌ها پلاک اتومبیل درمی‌آوردیم و می‌خواستیم ببینیم که قادریم این کار را انجام بدهیم. یعنی

باید در خیابان پلاک یک ماشین را باز می‌کردیم و با پلاک ماشین خودمان عوض می‌کردیم و یا پلاک‌ها را به لحاظ شماره در هم ادغام می‌کردیم، درست کردن نارنجک و یا آموزش با اسلحه‌هایی در حد کلت که به ما تحویل می‌شد و یکی دو قبضه کلاشینکف را کار کردیم و آموزش دیدیم، از باز و بسته کردن تا تیراندازی و بعضاً زدن آدم‌های امنیتی رژیم. البته برخی از همین شخصیت‌ها خدمت سربازی رفته بودند مثل رحیم صفوی که افسر وظیفه بوده در تیپ ۵۵ هواپرد یا خود من که گروهیان وظیفه بودم در لشکر ۹۲ زرهی و دوره فشنگ‌گذاری و رانندگی و مخابرات تانک چیفتن دیده بودم؛ این موارد در دستور کار بود و خیلی از این اشخاص این کارها را کرده بودند. بارها این آدم‌ها تا آستانه شهادت پیش رفته بودند، ما خودمان قرص سیانور در دهانمان بود وقتی بیرون می‌رفتیم، سیانور در خانه داشتیم، همه این انسان‌ها حداقل هفت، هشت سالی به این شکل زندگی کردند و این خیلی در روحیه و روان آدم تأثیرگذار است، در کسب اعتماد به نفس به لحاظ فنی، و سن آنها بین ۲۵ تا ۳۵ سال بود. تاریخ تولدها عموماً از ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۴ بود. اهل کار اطلاعاتی و تشکیلاتی و پنهان‌کاری و قدرت تجزیه و تحلیل بالا بودند. در مورد تحصیلات هم اکثرشان تحصیلات دانشگاهی داشتند، یا رها کردند یا می‌خواندند، مثل مهدی باکری که در مقطع لیسانس بود. اینها در مبارزاتشان نقش آفرین بودند. ما بعد از آزاد شدن از زندان دوم، از اول ۵۷ زندگی نیمه مخفی، نیمه علنی داشتیم، ولی تظاهراتی نبود که سازماندهی اش دست ما نباشد، یعنی واقعاً می‌شود گفت کلیه تظاهرات دزفول منکی بود به همین ۴ و ۵ نفر شخصیت مبارز که در آنجا بودیم، ابتدای تظاهرات، انتهای تظاهرات، بلندگو کجا باشد، پلاکاردها چه باشد، شعارها چه باشد، یکی دو قبضه اسلحه خودمان بیاوریم، اگر با پلیس برخورد کردیم چه کار کنیم؟ از ۲۴ ساعت قبل تا ۴، ۵ ساعت بعد از تظاهرات فشار زیادی روی ما بود، حالا مردم آرامش داشتند یا نداشتند، شعار می‌دادند و راه می‌رفتند ولی ما باید فعالیت می‌کردیم، می‌رفتیم انتهای صف، جلوی صف، با حرکت‌های مشکوک برخورد می‌کردیم، بین مردم و بچه‌ها هماهنگی می‌کردیم. در سال ۵۷ حدود هفت، هشت ماه این‌جوری گذشت. به لحاظ شخصیتی، منش و رفتار بدون اغراق می‌شود گفت که خیلی از این بچه‌ها به الگو تبدیل شده

درویدیان: من از بحث شما تا اینجا يك جمع‌بندی بکنم. ما از بحث شما که ورود خوبی هم به بحث داشتید چهار، پنج نکته‌ی اساسی به دست آوردیم. نکته‌ی اولش این بود که شما يك نوع پیوستگی بین تهدیدات داخلی و خارجی می‌دیدید و مسائل را بیشتر در چارچوب انقلاب تحلیل می‌کردید. نکته‌ی دوم اینکه هیچ قدرتی را به رسمیت نمی‌شناختید دلیلش هم حالا يك سری مبانی اعتقادی بوده و الا اگر این مبانی اعتقادی و انقلاب نبود شما زیر شلاق‌های ساواک و منوچهری و حسینی و امثال اینها، باید آنها را به رسمیت می‌شناختید چون شما ابزار قدرت را لمس کردید، شما از رعب و وحشت در خانه تیمی، نمی‌توانستید زندگی بکنید و دائماً در استرس بودید، پس شما آن ابزار قدرت را زمان شاه درک کردید ولی چه می‌شود که از این گذر می‌کنید و دیگر اینها را نمی‌بینید، يك اتفاق جدیدی است که با انقلاب و امام خمینی و این جور مسائل برای شما حاصل شد. نکته‌ی سوم اینکه در آن زمان هیچ درکی از جنگ نداشتید که جنگ به چه صورت شروع می‌شود و سازوکار آن چیست و شکل آن چگونه است در عین حال هم تصور می‌کردید که ارتش در برابر تهدیدهایی که می‌شود قادر به پاسخ دادن است و بیش از این عمیق نمی‌شدید، به هر جهت شما اسیر ذهنیت‌های دوره مبارزه و پیروزی انقلاب بودید. این دویست نفر را هم که گفتید حالا این بحث بعداً بیشتر به کارمان می‌آید که اینها به چه صورت می‌آیند در جنگ و سازماندهی می‌شوند. ولی قبل از ورود به این بحث من این سؤال را می‌کنم، می‌خواهیم بدانیم که این تفکر چه تأثیری در شما داشته، به هر جهت آیا شما به سراغ بسیج اجتماعی می‌رفتید تا مردم را آماده کنید و یا به الگوهای دیگری فکر می‌کردید؟ اگر فکر می‌کردید، این الگوها را از چه کسی گرفتید، بعد از انقلاب گرفتید یا از نوع برخورد امام گرفتید و از کجا بود؟ و در مورد جنگ هم، اگر جنگ چریکی الگوی شما بوده، الگوی مبارزه است، الگوی جنگ منظم که نیست، بنابراین همان نکته‌ای که شما از جنگ منظم می‌گویید، شما که از جنگ منظم برداشتی نداشتید باز هم این نکته اسیر ذهنیت‌های دوران مبارزه بوده یا اسیر مثلاً تجربه فلسطینی‌ها و آن جنگ‌ها، بنابراین می‌خواهیم بدانیم که در این زمینه‌ها برای آماده شدن و بسیج اجتماعی شما چه کاری در آن دوره انجام دادید؟ و نقش این دویست نفر در ساختار جدید و تفکرشان بعد از مبارزه در



بودند حالا چه در محله، چه دانشگاه و ... نمی‌دانم این لطف خدا بود یا چیز دیگر ولی حرفی که می‌زدیم بچه‌های سپاه و کمیته هیچ تردیدی در آن نداشتند و اعتقاد داشتند که حرف ما حرف امام است و باید انجام بشود، یعنی این را بگویم که ما هیچ نیازی نداشتیم که حرف خودمان را جا بیندازیم، به همین صورت که آرام و راحت زندگی می‌کردیم، دستور و فرمانی که می‌دادیم اجرا می‌شد، و این اعتمادی بود که به گذشته ما داشتند. نگاه می‌کردند می‌دیدند که ما در دوره جوانی فداکاری کردیم، زندان رفته‌ایم، خانواده را رها کردیم. بیش از آن چیزی که ما خودمان شناخت داشتیم، ما را می‌شناختند و هر يك از این دویست نفر ده نفر تحت فرمان اولیه داشتند برای اجرا و سازماندهی کارها از کوچک و بزرگ، با يك نیروی صفر کیلومتر در ارتباط نبودیم. این افراد حداقل از ۱۰، ۱۵ سال قبل از پیروزی انقلاب به نوعی در مبارزات و فعالیت‌ها و کارهایی که انجام شده بود شرکت داشتند چه از نظر مالی و چه تشکیلاتی و با این تفاسیر باید گفت که دو هزار شخصیت کلیدی در سال ۵۸ و ۵۹ در سپاه وجود داشت، خب اینها به راحتی قدرت سازماندهی داشتند. اول در سطح شهر و بعد در جنگ تکامل پیدا کردند و گردان، تیپ و لشکر به وجود آمد و در رأس این لشکرها هم خیلی از این شخصیت‌ها بودند. در تهران هم می‌بینیم که اینها در شورای فرماندهی سپاه هستند، رأس اطلاعاتند، رأس عملیاتند، رأس آموزش هستند، یعنی کارهای عمده تشکیلاتی سپاه در اختیار اینها بود.

انقلاب و قبل از جنگ چه بوده؟ چون در آن مقطع شما ارتباطی با مردم نداشتید و حضورتان در خانه‌های تیمی باعث شده بود از مردم فاصله بگیرید.

رشید: می‌شود گفت از دوره‌ای که امام در سال ۵۷ تظاهرات مردم را فعال کرد و مردم را به صحنه و به خیابان‌ها کشاند، کم‌کم ما هم ایمان آوردیم به نوع بسیج مردم توسط امام چون تا قبل از این شاید به ندرت مبارزی در خانه تیمی پیدا می‌شد که تصور می‌کرد این مسیر به پیروزی می‌رسد، عموم ما اول تصور می‌کردیم تظاهرات‌ها و این نوع مبارزه به پیروزی ختم نمی‌شود؛ مبارزه را فکر می‌کردیم که مثلاً صد نفر باید بشود ده هزار نفر به صورت شبکه‌ای در کل کشور سازماندهی شود، تشکیلاتی شود، فرماندهی باشد و معلوم شود چه کسی، چه کسی را اداره می‌کند و آن وقت همه اینها تحت فرمان یک رهبری باشند؛ بعد که تظاهرات صورت گرفت دیدیم که مردم همین‌طور در حال حرکت‌اند و اصلاً ما احساس کردیم که ماندنمان در خانه تیمی بی‌معناست و بی‌معنی می‌شد چون فشار امنیتی رژیم شکسته شده و تعقیب و مراقبتی به آن معنا صورت نمی‌گرفت و به این نتیجه رسیدیم که اصلاً چرا باید در این خانه تیمی بمانیم؛ چون کسی در خانه تیمی می‌ماند که دائماً احساس کند دستگیرش می‌کنند و باید یک جایی مخفی بشود، احساس کردیم که آن فضای امنیتی سنگین، شکست و ما کم‌کم باورمان شد این حرکت‌هایی که امام رهبری می‌کند درست است. بعضی از برادران تا روزهای آخر، تا پیروزی و آمدن مهندس بازرگان و همکاری با دولت موقت قبول نداشتند و هر روز بحث می‌کردند که این روش اشتباه است و به شکست منجر می‌شود و نباید رفت در سپاه، نباید رفت در نهادها، ما می‌گفتیم پس برای کمک به انقلاب چه بکنیم؟ و بعضی‌ها در توهمی بودند که این حرکت شکست می‌خورد و رژیم برمی‌گردد ولی ما جدا شدیم و آمدیم در بین مردم و وارد نهاد سپاه شدیم و یک مقداری هم خودمان را نشان دادیم و اگر می‌خواستیم با همان تفکر و تصور که نباید برویم داخل مردم، کار ما خطا بود و به نوعی داشتیم خودمان را لومی دادیم ولی احساس کردیم که این روند با حضور مردم به پیروزی می‌انجامد و آمدیم سازماندهی مردم را به عهده گرفتیم و دیگر مردم ما را می‌شناختند و به این پی برده بودند که ما کننده این کار هم هستیم. تماس ما با مردم از مهرماه ۵۷ شدید و عمیق‌تر شد.

درویدیان: الگوی مبارزه‌ای شما هم عوض شد؟
رشید: بله، ولی در این مسیر احساس می‌کردیم یک جاهایی باید کارهای مسلحانه‌ای بکنیم و مردم خوششان می‌آمد اما نه همیشه. مثلاً اگر رئیس کارخانه‌ای جلوی تظاهرات کارگری را می‌گرفت باید زده می‌شد و این کار که انجام می‌شد مردم خیلی مسرور می‌شدند و روحیه می‌گرفتند و این سدی که مقابل مردم بود می‌شکست. همچنین در شهرهایی که دو نفر آدم کلیدی بودند که می‌گفتیم اینها را باید زد تا این سدی که مقابل مردم است شکسته شود اما همه کار این نبود و امام این روش را به طور کلی تأیید نمی‌کرد. هنگامی که تماس با مردم آغاز شد دیگر این تماس را از دست ندادیم تا اینکه انقلاب پیروز شد. کمیته‌هایی را ایجاد کردیم و هجوم مردم را شاهد بودیم که دیگر ارتباطی مستقیم داشتیم و مشکلات خرد و بزرگ مردم را در همین کمیته‌ها حل و فصل می‌کردیم و مردم هر مشکلی که داشتند به ما مراجعه می‌کردند، اعتماد می‌کردند و ما هم واقعاً کمک می‌کردیم و تماس ما روز به روز با مردم بیشتر می‌شد، به طوری که وقتی امام فرمان تشکیل بسیج را صادر کرد با اینکه قبل از آن چنین تصویری نداشتیم احساس کردیم که ما باید این بسیج را سازماندهی کنیم و به سرعت همین کادرهای مبارزی که در شهر بودند رفتند به دنبال سازماندهی بسیج.

درویدیان: یعنی اولین ضرورت سازماندهی بعد از انقلاب، بسیج بود، آن هم بسیج در برابر تهدیدهای خارجی.
رشید: بله کمیته به شکل طبیعی شکل گرفته است، ما قبل از سپاه کمیته را داشتیم و سپاه نیز بعد از کمیته انقلاب اسلامی تشکیل شد و سپاه از درون کمیته شکل گرفت.

درویدیان: در تهران، ما کمیته را کمیته استقبال از امام می‌دیدیم، در دزفول و منطقه شما کمیته چه بود؟
رشید: نه، در دزفول یادم می‌آید در ۲۲ بهمن یک پرده بزرگ سر در مسجد جامع نصب کردیم به عنوان کمیته انقلاب اسلامی شهرستان دزفول، حالا این کمیته چه کارهایی باید می‌کرد، کارش این بود که همه کارهایی که روی زمین مانده است اعم از اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و ... برآورد یعنی ما آمدیم منزل آیت‌الله قاضی هشت عدد میز گذاشتیم گفتیم فلانی مسئول امور قضایی، فلانی مسئول امور انتظامی، فلانی مسئول زندان و بعد دیدیم که کمبود جا داریم، رفتیم مسجد

مأموریت کمیته معنی و مفهوم داشت. وقتی که بسیج تشکیل شد، چون بحث امریکا هم مطرح شده بود، تصور نوعی از تهدید داشتیم نه از سمت عراق، بلکه احتمال می‌دادیم ممکن است کودتا بشود، امریکا حمله بکند و دوباره ممکن است وضع کشور به هم بریزد و ما باید جوان‌های زیادی داشته باشیم برای مقابله؛

درویدیان: پس همه نگاهتان به داخل کشور بود ...

رشید: در تقدم اول تهدید داخلی را تصور می‌کردیم و بعد هم آمریکا را، می‌گفتیم که امریکا از گوشه‌ای وارد می‌شود و بخشی از کشور را اشغال می‌کند، این تصورات را از تهدید امریکا داشتیم و آن زمان نیز در آب‌های پیرامونی ما حضور داشت و در منطقه ما به علت نزدیک بودن و هم‌مرز بودن با عراق و با شنیدن اخبار از مرزهای مشترک با عراق و سرکشی‌های مرزی آرام آرام يك تهدیدی از عراق در ذهن ما جای گرفت منتها می‌آمدیم سراغ بچه‌های ارتش، آنها می‌گفتند نه، جرات نمی‌کنند به ما حمله کنند و این حرف‌ها تصورات ما را ضعیف می‌کرد ولی ما این تحرکات عراقی‌ها را به صورت مکتوب گزارش می‌کردیم که در مرزها تحرکات و نا امنی وجود دارد لکن در شورای تأمین استان که تشکیل می‌شد مقامات نظامی ارتش و ژاندارمری با رد موضوع و اینکه هیچ‌گونه تهدیدی در مناطق مرزی نیست، حرف ما را تأیید نمی‌کردند و اقدامی هم برای مقابله و دفاع صورت نمی‌گرفت.

درویدیان: این نگرانی شما از چه چیزی بود؟

رشید: نمی‌شود گفت که نمی‌ترسیدیم، می‌گفتیم این تبدیل می‌شود به جنگ، یعنی وقتی به مرز سرکشی می‌کردیم و اطلاعات را جمع‌آوری می‌کردیم به این نتیجه می‌رسیدیم که این تهدیدات در حال تبدیل شدن به جنگ است؛ ما این تحلیل‌ها را انجام می‌دادیم و ارائه می‌دادیم، اما برادران ارتشی که در جلسه حرفشان پیش مقامات دولت‌های بازرگان و بنی‌صدر، حجت بود، تحلیل‌ها و جمع‌بندی‌های ما را فاقد اعتبار می‌دانستند و رد می‌کردند. صادقانه عرض می‌کنم در اوائل بررسی کارکرد بسیج، خود ما اول می‌گفتیم چرا بسیج؟ ما که سپاه داریم، کمیته هم داریم، خب ارتش هم که هست این برای خود ما هم سؤال بود؟ ولی بعد فهمیدیم که امام با چه تدبیری، چه دوراندیشی و خیر و مصلحتی فرمان تشکیل بسیج را دادند تا بتواند با تهاجم و تهدید خارجی مقابله کند و اینجا فهمیدیم

جامع و وقتی کسی آنجا را می‌دید و فضا را می‌دید احساس می‌کرد که يك دولت کوچک در دزفول شکل گرفته است حتی دعوی يك زن و شوهر در آنجا فیصله پیدا می‌کرد به عبارتی این شورا و این کمیته انقلاب اسلامی همه کار می‌کرد چون که سیستم یکی دو ماه فلج بود و همه چیز روی زمین مانده بود و بعد آرام آرام که فرماندار و شهردار تعیین شد آنها رفتند روی سازمان‌های سنتی خودشان، ما کمیته را داشتیم و تعامل خوبی هم داشتیم چون فرماندار از خودمان بود یکی از بچه‌های کمیته بود، شهردار هم همین‌طور و تعامل هم داشتیم که اولین اصطکاک‌ها بین ما و کمیته در این مقطع بروز پیدا کرد که برمی‌گشت به تعرض به حوزه اختیارات. فرماندار اعتراض می‌کرد که بدون اجازه‌ی من چرا این کار را انجام دادید، یعنی فرماندار شهر که تا دیروز از عناصر کمیته بود این نظر را داشت که امام ولی فقیه همه‌ماست من هم بر شما ولایت دارم...!

اصطکاک‌ها از اینجا آغاز شد که می‌گفتند باید هماهنگی شود و کمیته آرام آرام محدود به يك تشکیلات صرفاً انتظامی شد، یعنی وقتی همه امورات از کمیته جدا شد، چیزی که باقی ماند امور امنیتی و انتظامی بود که از اردیبهشت و خرداد ۵۸ به بعد کارش همین بود. بعد که سپاه تشکیل شد از درون کمیته بیرون آمد، کل شخصیت‌های کلیدی سپاه و کمیته را جمع می‌زدیم مثلاً دو بیست نفر بودند، اینکه می‌گویند شهر خیلی بیشتر از این پتانسیل دارد پس این همه جوان‌های مردم کجا بمانند؟ خب باید ما اینها را به يك طریقی سازماندهی کنیم، يك خلأی بود تا دوره‌ای که امام بسیج را فرمان داد و بعد فهمیدیم که باید برویم دو هزار، سه هزار از جوان‌ها را سازماندهی کنیم و در این مقطع اینگونه نیست که همه کارها اعم از تهاجم دشمن، مبارزه با اشراک را فقط خودمان انجام بدهیم و باید می‌رفتیم بسیج را سازماندهی کنیم و به صورت بسیج و گروهی این کارها را باید انجام بدهیم و به کمک مساجد شروع به عضوگیری می‌کردیم، برای آموزش و سازماندهی و مسلح کردن.

درویدیان: تفاوت‌ها بین کمیته و بسیج چه بود؟

رشید: خب تصور ما بر این بود که علاوه بر شهربانی که به امور عادی انتظامی می‌پرداخت، در اقدامات و تهدیداتی که يك مقدار به انقلاب ضربه می‌زد و يك سری تهدیداتی از این دست،



قومی چقدر مؤثر بوده در انگیزه آغاز تجاوز صدام، در مسائل مذهبی و فرقه‌ای به نظر می‌رسد این مقدار مؤثر نبوده ولی این مسئله قومی، قبلیش در کردستان و بعد خلق عرب وجود داشته تا همین‌طور آمد جلو. در یکی از اسناد می‌خواندم که این مسئله در مدارس و متون درسی عراق بحث عادی و روشنی شده بود که خوزستان متعلق به عراق است و در نظام آموزشی عراق این مسئله را حل شده می‌دیدند و در کتب درسی به صراحت به این موضوع پرداخته شده بود.

رشید: کردستان را باید از این موضوع جدا کرد و جداگانه به آن پرداخت ولی در خوزستان از خرمشهر تا حول و حوش دهلران که اعراب کنار مرز زندگی می‌کردند می‌شود گفت یک واقعیتی است، اینها شیعه هستند و در دورترین روستاها شما بروید خیلی به سادات، اهل بیت و ائمه مثل ما ایمان و اعتقادی دارند، حتی میزانی از اعتقاد و پاکی و دینداری و دیانت که در اعراب است بیشتر از دیگران است و آدم این نکته را به عینه در آنجا درک می‌کند. اعراب خوزستان به دین بهای زیادی می‌دهند و شیعه هم هستند ولی به هر حال تفاوتی بین خودشان و فارس‌ها قائل هستند یعنی یک مرزبندی قائلند و این نکته را هم باید گفت به عنوان ایراد به خودمان که نگاه ملی از زاویه ژئوپلیتیکی به اقوام نداشتیم، الان هم هست ولی در جریان دولت دوم خرداد فضای تنفس بیشتری پیدا کردند، اعتقاد دارند مسئولیت‌هایی از استان برای آنها باید باشد، و اینکه در حق آنها اجحاف شده، حقشان را مثلاً فارس‌ها خورده‌اند البته برادران و شخصیت‌هایی از اعراب که با ما ارتباط دارند

که بسیج کارکردش در اینجاست، یعنی بسیج که قرار است ده برابر و صد برابر یک سپاه شهرستان بشود پس باید دو هزار، سه هزار، ده هزار نفر در یک شهر بسیج بکنیم. امر بسیج این اعتماد را در ما به وجود آورد که پس می‌توانیم مقابله کنیم با یک تهاجم خارجی و یا یک به هم ریختگی داخلی مثل کودتا، و اینکه شما می‌گویید از جنگ تصویری نداشتید کاملاً درست است ولی برای آماده شدن آموزش‌های نظامی می‌دادیم مثلاً خود من در پادگان پای پل کرخه آموزش می‌دادم آن هم آموزش‌های تاکتیکی و چریکی بود و تصور ما برای شرکت سپاه در مقابله با تهدید جنگ منظم نبود و آموزش تاکتیک می‌دادیم، همین‌طور ادامه جنگ در ذهن ما شکل گرفت و فهمیدیم با آرپی‌جی باید چه کار بکنیم با سلاح‌های نیمه سنگین باید چه کار بکنیم و این‌طور تصور می‌کردیم که در جنگ، به ارتش به عنوان نیروی منظم و ما به عنوان نیروی نامنظم می‌بایست کمک کنیم مثلاً با آرپی‌جی جلوی تانک‌ها را بگیریم بعد یک سری اطلاعاتی هم از جنگ اعراب و اسرائیل و فلسطین نیز در ذهنمان بود. ما در آموزش‌ها به قدری جدی عمل می‌کردیم که تلفات هم می‌دادیم و بعد دیدیم پتانسیل بیشتری داریم که خودمان حمله کنیم.

نداف: اختلافات قومی میان ما و عراق یک واقعیت اجتماعی بوده که جامعه‌شناسان به عنوان منشأ بروز جنگ به آن پرداخته‌اند یعنی به صرف اینکه این مسئله را ادعاهایی از طرف ستون پنجم عنوان کنیم شاید مسئله حل نمی‌شود، شما خودتان که در منطقه بودید فکر می‌کنید که واقعاً این مسئله

امام می‌خواستند يك فضای واحدی را ایجاد کنند برای آن حاکمیت کلانی که در ذهنشان بود که آنهایی که در سیستم‌های سیاسی می‌خواهند خدمت کنند بیایند تحت يك سازمان مردمی، این را حالا می‌خواستیم در بحث خلق‌ها که سردار روی خلق عرب هم بیشتر اشراف داشتند که هم‌اکنون نیز ادامه دارد در صورتی که جاهای دیگر مثل خلق ترکمن یا آن طرف در سیستان و بلوچستان خیلی مسائل است که پیچیده‌تر از فضای این طرف باشد، آن زمان خب بسیج توانست و عمل کرد و حالا این را يك مقدار بازتر بگویید.

رشید: ما بحث قومیت‌ها را جداگانه باید بپردازیم، در يك جلسه مستقل.

درویدیان: تا الان مقدمه‌ای بود برای ورود به جنگ، حالا می‌خواهیم تعامل این دو سطح را که این پدیده چیست که بعضی معتقدند پدیده‌ای است اجتماعی و از این طرف هم جامعه‌ای داریم بعد از انقلاب که در آن نهادهایی شکل گرفته‌اند مثل بسیج، کمیته، سپاه، حالا ارتش از گذشته بوده، ما می‌خواهیم جنگ را بار دیگر با رویکرد تعامل دو سطح روایت کنیم که به هر جهت آن پتانسیل اجتماعی که ما داشتیم به چه صورت می‌آید و مقاومت مردمی شکل می‌گیرد و به چه صورت عقبه این ساختارها و نهادها بنا می‌شود، چه نوع فرهنگی ایجاد می‌کند؟

رشید: اینکه تعامل این دو سطح و پتانسیل مردمی چگونه توانست تأثیر بگذارد و تبدیل بشود به يك نهاد نظامی عرض می‌کنم بسیج يك ساز و کاری بود که امام تدبیر کرده بود و خیلی مؤثر بود، با اینکه بسیج آن‌طور که حداقل آن چیزی که حضرت امام و نظام می‌خواست، سازماندهی نشد، شکل نگرفت و سلاح در اختیارشان قرار نگرفت و داده نشد و آموزش ندید اما همین تلاش‌هایی که سپاه می‌کرد در حد همین امکان و اختیاری که داشت، می‌شود گفت که خیلی جاها، مثلاً هر شهری دو، سه گردانی از بسیج برای خودش داشت، خود ما هزار و پانصد تا دو هزار نفر در بسیج عضو گرفتیم و آموزش‌هایی هم به آنها داده بودیم در حد آموزش مقدماتی. جنگ که شروع شد ابتدا کل کادر سپاه رفت در جنگ، شهر دزفول را عرض می‌کنم، یعنی کادر سپاه اعزام می‌شد به سرپل کرخه و می‌رفتیم کنار ارتش، بعد دیدیم که از بسیج هم کمک باید بگیریم ولی در ساختار ما هیچ چیزی تعبیه نشده بود

این را زیاد مطرح نمی‌کنند ولی يك مقدار که به لایه‌های پایین‌تر نگاه می‌کنیم این ادعاها مشهود هست یعنی خودشان را کاملاً متمایز از جامعه ایرانی می‌دانند و اعتقاد هم دارند که حقوقی از آنها پایمال شده است. حالا اینکه رژیم عراق، حزب بعث، چقدر توانسته از همان اوایل روی اعراب خوزستان تأثیر بگذارد، بعید می‌دانم بتواند در جامعه اعراب به آن معنا و مفهوم تأثیری در توده مردم بگذارد و جلب و جذب خودش بکند، نبوده است، ولی می‌شود گفت که يك گروه‌هایی مثل گروه‌های روشنفکر عرب، وابسته شدند و آنها کاملاً به این اعتقاد داشتند که باید با تکیه بر رژیم عراق این استان را جدا کنند، که نمونه‌هایش هم در خرمشهر و بقیه جاها ایجاد شده بود، تأثیر داشت و نمی‌شود گفت که بی‌تأثیر بوده، در این باره باید جداگانه مطالعه شود. این نکته را بگویم که در سال ۵۸ که خبری از جنگ نبود برخی از شیوخ عرب می‌رفتند سر مرز و از عراق سلاح می‌گرفتند، آن هم به تعداد زیاد، برای ما سؤال پیش می‌آمد که اینها را برای چه می‌گیرند؟ شیخ و بزرگ روستا يك وانت برمی‌دارد و می‌رود از عراق اسلحه می‌آورد به روستا و آن را پنهان می‌کند این برای چیست؟ اگر برای دفاع است، در برابر کدام تجاوز؟ آموزش می‌دهند، اینها برای چیست؟ این چه احساسی است؟ البته برخی از آن شیوخ سلاح‌ها را بلافاصله آوردند به سپاه دادند. اینکه يك سری از همین گروه‌ها در ایران کار تخریبی را در استان انجام دادند، مثلاً می‌آیند ریل راه آهن منفجر می‌کنند، در بازار بمب‌گذاری می‌کنند، لوله نفت منفجر می‌کنند، و قائلند به مبارزه تحت عنوان گروه‌های به اصطلاح خلق عرب، که می‌آمدند مثلاً در خرمشهر مقابله می‌کردند و می‌خواستند گروه اسلامی و انقلابی شهر را متلاشی کنند به این دلیل که فارس بودند البته در همین گروه انقلابی و اسلامی شهر که جهان‌آرا بود، عرب هم بود؟ ولی آنها مبارزه می‌کردند برای هدفی که داشتند.

زمانزاده: يك نکته‌ای مکمل صحبت‌های سردار رشید عرض کنم که بحثی که حضرت امام داشتند، قبل از اینکه آن فرمان تاریخی را بدهند، بحث خلق‌ها تقریباً در تمام ایران با فضای ناسیونالیستی که در ایران وجود داشت، خلق ترکمن، خلق کرد، خلق مسلمان در آذربایجان همه اینها آن فرمانی که امام دادند چه بسا این بود که منهای بحث ناسیونالیستی یا ملیت‌پرستی که در اقوام مختلف وجود داشت

که حالا ما بیایم سیصد تا بسیجی، پانصد تا بسیجی بیاوریم، اینها را کجا قرار بدهیم، ما خودمان را به زور تحمیل کرده بودیم به سازمان ارتش که حتی کنارشان باشیم برای همین کار نامنظم و پشتیبانی و تدارکاتی که انجام می‌دادیم؛ یعنی اعلام بی‌نیازی می‌کردند و اکثر کارها را خودشان انجام می‌دادند تا زمانی که دشمن تهاجم کرد و در بعضی جاها از حرکت ایستاد و دیدند که ضربه خورده‌اند. گفتند که تعداد ما کم است ما به این نتیجه رسیدیم که بسیجی‌ها را بیاوریم کمک، اینجا دیگر آرام آرام ما آمدیم از بسیج استفاده کردیم و هر جا که ده تا پانزده تا پاسدار می‌گذاشتیم پنجاه، شصت نفر هم بسیجی کنار آنها بود که حدود یک سال با اینها کار کرده بودیم ولی باز هم همین را عرض می‌کنم اصلاً تشکیل یک سازمان و نهاد نظامی کلاسیک در ذهن ما نبود، می‌گفتیم که ما اینجا ضربه می‌زنیم نفوذ می‌کنیم، اسیر می‌گیریم و می‌مانیم تا ارتش حمله کند باز هم می‌رویم و کمکش می‌کنیم تا این عملیات را تداوم بدهیم و در ماه‌های پنجم، ششم جنگ بود که وضعیت دشمن را می‌دیدیم که گسترده شده در خوزستان و از طرف دیگر هم ارتش خودمان را دیده بودیم و درک کرده بودیم که طرح و برنامه خاصی برای بیرون کردن دشمن ندارد و اگر دارد، نمی‌تواند و در حمله ۲۳ مهر ۵۹ در جسر نادری که ما کنار ارتش بودیم پیشروی و موفقیتی نداشت و من در این فکر بودم که ما باید کاری بکنیم و با توجه به صحبت‌هایی که با شهید کلاهدوز کرده بودیم در ماه دوم جنگ که طرح ما را رد کرده بود در این فکر بودم که شهید کلاهدوز اشتباه می‌کند و استدلال درستی ندارد که فکر می‌کند این حرکات، یعنی چند حرکت منظم سه ماهه اول جنگ می‌تواند منجر به شکست دشمن و شود و ظرف سه ماه با پیروزی ما و شکست عراق جنگ تمام می‌شود، این تصور شهید کلاهدوز بود که به خود من گفت، یعنی من یقین کردم که اشتباه می‌کند و کار ما درست است و رها هم نکردم، اگر یقین می‌کردم باید موضوع را رها می‌کردم، بنابراین ما آمدیم از این پتانسیل بیشتر استفاده کردیم، این پتانسیل اجتماعی، یک نیروی بالقوه و نهفته در درون جامعه ما بود و می‌شود گفت به دلیل دین‌دار بودن، یعنی قوه دین بود که این بچه‌ها را به اینجا کشاند من یادم نمی‌آید که واقعاً حتی در ارتش از میهن، از وطن، یا آنهایی که میهن و وطن برایشان معنا پیدا می‌کند بتوانند یک جریان قوی در

گوشه‌ای از جبهه جنگ درست کنند و در گوشه‌ای بیایند و بگویند که مثلاً سرزمین ایران را آزاد کنیم یا یک کسی بیاید جلوی ما مثلاً اشعار شاهنامه بخواند، یک شعرهای ملی و حماسه‌ای، هیچکس، یعنی هر جا یک انگیزه‌ای بود یک تلاشی بود متأثر از دین و اعتقادات اسلامی بود. البته جنگ ما هم یک جنگ سختی بود، به نظر می‌رسد به دلیل سختی و نابرابری که وجود داشت انگیزه‌های ملی، ناسیونالیستی اصلاً قادر نبود جواب بدهد و نمی‌داد، یعنی باید صحنه کربلا را تجسم می‌کردی پنجاه نفر می‌رفتند در میدان و به این نتیجه هم می‌رسیدند که از این پنجاه نفر چهل نفر شهید می‌شوند تا آن ده نفر کاری بکنند، با این انگیزه باید پیش می‌رفتیم. حتی در ارتش هم ندیدم که انگیزه‌های ملی و میهنی توانسته باشد کاری بکند، چون شدت جنگ و نابرابری در بعد تجهیزات هم بود، بنابراین این پتانسیلی که در مردم وجود داشت به دلیل دین‌دار بودن، به دلیل تأثیرپذیری که از امام داشتند، از روحانیت داشتند، از این نوع شخصیت‌ها داشتند و دینی بودن این جامعه بود و بعد از سازماندهی آن از طریق ساز و کارهایی مثل بسیج، باعث تحرك در جبهه شد.

درویدیان: سازماندهی بسیج که هنگام تهاجم عراق نبود، اگر سازماندهی بود که عراق گسترش نمی‌یافت در خاک ایران، این نبوده، و این درست است که ما می‌گوییم مقاومت مردمی، ولی سازماندهی که در جنگ باشد نبوده.

رشید: بله شما درست می‌گویید در سه، چهار ماه اول جنگ این طور بود. منظور من ماه هفتم، هشتم جنگ است که داشتم بیان می‌کردم.

درویدیان: در مورد تهاجم عراق که دفعه‌تاً حاصل شده بود، ما متکی بر چه چیزی پاسخگوی این تهاجم بودیم و چگونه پاسخ دادیم؟ یعنی آن پتانسیل اجتماعی که می‌گوییم بیش از یک هیجان و آمادگی برای حضور چیز دیگری نبوده، چون کسی نمی‌توانسته اینها را به کار بگیرد، اتفاقاً بنی‌صدر می‌گوید ما هشتاد تا صد هزار نیروی احتیاط فراخوانی کردیم و جذب شدند، یعنی تنها فراخوان منظمی که مردم می‌آیند آموزش می‌بینند برای ارتش است، آنها هم نمی‌توانند استفاده کنند، یعنی بعد از یک ماه و نیم برمی‌گردند در صورتی که با اینها می‌شد چند تا یگان سازماندهی کرد. سپاه هم طبق فرمایش شما کادر اولیه‌اش می‌رود در جنگ، ما هم در زمان جنگ

می‌دهد به اضافه این سپاه‌های لب مرز، یعنی قائل به این نبودند که یک سپاهی از استان‌های مرکزی و شرقی کشور آنجا حرکت کند و بیاورد در خوزستان، کم‌کم صدای همه ما درآمده بود در خوزستان که با آقای شمخانی داشتیم می‌گفتیم که این جنگ، بین سپاه خوزستان و ارتش عراق که نیست، این جنگ کل سپاه پاسداران است که باید بیاورد و آقای شمخانی مطالبه می‌کرد از تهران که چرا نمی‌آید؛ یعنی این مطالبه ما از ماه‌های اول و دوم روزه‌روز بیشتر می‌شد. من که حضور داشتم و دیده بودم پیشروی ارتش عراق را، آن مقاومتی که شما بعدها می‌گفتید ندیدم، کم‌کم دوستان جا انداختند که مقاومت صورت گرفته است چون می‌دیدم که نود درصد این جغرافیایی که دشمن پیشروی کرد مقاومتی در برابرش صورت نگرفت، اگر هم گرفته مقاومتی بومی بوده، همین نیروی ارتشی و سپاه منطقه و نیروی بومی بوده، بلکه نقاطی بوده، همین پنج، شش تا نقطه. اعتقاد دارم درون نقاطی مثل شهرها، مقاومتی بوده، آن هم شما می‌بینید چهارصد، پانصد نفر در خرمشهر می‌جنگند، هشتاد درصدش سپاهی هستند، بسیجی هم به آن معنا نیست، در این ۳۴ روز درگیری در خرمشهر تا روز سی‌ام خبری از بسیج و اینها نبود جمع آنهایی که در این مدت در خرمشهر مقاومت کردند به هزار نفر نمی‌رسید، اگر بسیجی وجود داشته به صورت سازمانی نبوده است چرا مثلاً از اصفهان دوسه هزار نفر نمی‌آیند اینجا، یا مثلاً از خراسان حرکتی نمی‌شود که بیایند در خرمشهر؟ حرکتی سازماندهی شده از بسیج در قالب گردان و یگان.

درویدیان: چنین چیزی نبوده، همان درکی که شما از ارتش داشتید که ارتش می‌آید، همان درک را خود ارتش از خودش داشت و همان درک را مسئولان داشتند، که اگر ما بخواهیم درگیر جنگ شویم بالاخره ارتش هست، یعنی اگر ما می‌گوییم شما اسیر ذهنیت‌های مبارزه قبل از انقلاب و پیروزی انقلاب بودید، ارتش هم اسیر ذهنیت‌های قبل از انقلاب خودش و آموزش‌هایش بود. مسئولان ما هم اسیر همین معادلات بودند. بنابراین مقاومت مردمی به معنی حاصل یک سازماندهی پیشین جنگ مردمی با استراتژی مشخص نیست، اما مقاومت انجام شده توسط ارتش و توسط مردم همان مناطق مرزی درست است. بنابراین اگر ما پدیده‌ای می‌بینیم در مرحله آزادسازی است، از نظر جامعه‌شناختی چگونه

تحقیقاتی که در زمینه مقاومت کردیم، مقاومت بومی بود و عقبه‌ای مثلاً از مشهد نداریم این سازماندهی بعداً به وجود آمد. بنابراین ما چیزی به نام سازماندهی مردمی برای یک جنگ مردمی به آن معنا که ارتش مردمی داشته باشیم، نمی‌بینیم. **رشید:** تا ماه ششم این حرف شما را قبول دارم. اوج تهاجم دشمن دو ماه اول جنگ بود، که اصلاً این مقاومت متأثر از بسیج عمومی مردم وجود نداشت و جاهایی هم که سپاه‌های حاشیه مرز، عمدتاً همین نیروهای سپاه رفتند تا یک مقاومتی بکنند، یعنی خالص و یکدست سپاه است در نقاطی مثل خرمشهر، سوسنگرد، هویزه، بستان، گیلانغرب، نقاط شهری، نیروی سپاه بود، نیروی کمیته هم بود، یک عده اندکی هم از بسیج، که اینها خودجوش از یک شهرستانی حدود ده نفر تا بیست نفر آمده بودند. یعنی من در خرمشهر می‌دیدم که از پنجاه شهر ایران نیرو آمده گاه دو نفر و گاه بیست نفر، اما سازماندهی در کار نبوده؛ مثلاً یک برادری به نام مرتضی قربانی آمده به همراه بیست نفر آن هم با اتکایی که به کمیته داشته نه بسیج. اینکه فکر کنیم در شهری مثل شیراز مثلاً پنج گردان می‌فرستد اهواز آن هم در همین ماه اول جنگ اصلاً این طور نبود. ذکر این روایت بد نیست و واقعیتی است که اتفاق افتاده، سردار اسدی می‌گوید: بدون اینکه فرمانی به من داده شود از رده بالاتر ما از مرکز استان و یا از تهران و بدون اینکه از اهواز درخواستی از ما بشود، ما خود تصمیم گرفتیم برویم به جبهه جنگ و من روز بیستم مهر حرکت کردم به طرف اهواز. همه ابزار و تجهیزات موجود در سپاه شهرستان خودم را بسیج کردم به همراه پانزده نفر، با دو دستگاه خودرو جیب استیشن قدیمی و یک آمبولانس، وقتی که رسیدم اهواز، آقای شمخانی گفت: شما مجهزترین تیمی هستید که تا به حال به استان آمده است.

بعد ایشان (آقای اسدی) تعریف می‌کند پس از سی روز که در کنار کارون در محور فارسیات بودم و گزارش روزانه تهیه کردم، گزارش را خودم بردم شیراز و دادم به فرمانده استان، چهل روز بعد مجدداً از جبهه آمدم دیدم گزارش قبلی من هنوز به همان صورت بسته شده (لوله شده و پیچیده در نخ) روی میز است و گزارش مرا هیچ فرمانده‌ای نخوانده است! لذا گزارش قبلی و فعلی خودم را با خود به جبهه آوردم. تصور بر این بود، حتی در سپاه تهران می‌گفتند که جنگ شده و ارتش هم جواب

می‌توانیم تجزیه و تحلیل کنیم، چون به نتایج سیاسی - نظامی رسیدیم.

نداف: به هر حال در جایی که وسایل ارتباط جمعی بوده، پیام از مرکزیت می‌رسیده، مقاومت‌های خوبی صورت گرفته یعنی بر اثر مقابله روانی - روحی که امام می‌کند کما اینکه در این شماره فصلنامه هم تا حدودی به آن پرداختیم، پیامی دارد، این پیام از طریق رسانه‌های جمعی به بخشی از شهرها می‌رسد، آنجاها مقاومت‌های خوبی صورت می‌گیرد، اگر هم در ادامه می‌بینیم به هر حال مقاومت در بعضی از جاها حتی نقاط شهری کاهش پیدا می‌کند شاید صحبت به نوعی از همان سیستم بسته ارتش باعث شده، یعنی نمی‌گذاشتند خبرها بیاید و به مرکز برسد. در مورد مسائل انگیزشی هم که سردار گفتند فکر می‌کنم که اگر قبل از آغاز جنگ می‌توانستیم مثل پس از جنگ، روی سمبل‌های ملی، آرمان‌های ملی کار بکنیم شاید می‌توانست بر روی بخشی از مردم و نظامیان مؤثر باشد. حتی اینکه یک باور عمومی در سطح جامعه ماست، به نوعی تبلیغ شد که آن هم حساسیت برانگیز شد که این دین، دین انحصاری است و فقط شیعیان را در بر می‌گیرد و لذا مسائل خلقی را دامن زد و بردش به سمت اینکه اصلاً بحث، بحث صدور انقلاب است، اینها همه ناشی از تغییرات سریعی بود که در جامعه صورت گرفته بود.

درویدیان: ما متغیر جنگ را مبنا قرار دادیم، که این جنگ، مثل ویروسی آمده در بدن ما و آمده در درون جامعه ما، حالا بیابیم چند شاخص تغییر، تعریف کنیم. این التهاب اولیه که آقای زمانزاده گفت که ایجاد شد و امام فرماندهی کرد و آرامش داد، منتهی این آرامش مسئله را حل نکرد، یعنی تدریجاً مسائل اقتصادی‌مان که متأثر از جنگ بود نه متأثر از انقلاب، روش جدیدی را انتخاب کرد، همه چیزمان تغییر کرد؛ نظام شب روزمان را به علت خاموشی‌ها تغییر دادیم، این شاخص دیگری از زندگی مردم در شهرها در زمان جنگ است، زندگی مردم در شهرها تحت تأثیر مارش، اخبار رادیو، خاموشی، هواپیما، بمباران و دشمن قرار گرفت، این تأثیرات جنگ بود. از نظر نظامی، بالاخره ارتش در برابر یک آزمون جدی قرار گرفت، یعنی بعد از انقلاب درگیر خودش بود و حالا روبه‌رو شده با یک تهدید خارجی. سپاه به عنوان یک نیروی انقلابی که مأموریت درونی برای خودش قائل بود؛ منتهی سپاهی که در

مرزها بودند، آرام درگیر جنگی شدند که به قول سردار رشید، کادرهای سپاه در مناطق هم مرز آمدند و بعدها گسترش پیدا می‌کند و از همه استان‌ها می‌آیند و سازمان سپاه گسترش پیدا می‌کند و سازمان سپاه نظامی می‌شود و هویت نظامی پیدا می‌کند، بسیج به عنوان سازماندهی مردمی که امام ایجاد کرده بود و قبل از جنگ شکل نگرفته بود با جنگ آرام آرام شکل می‌گیرد، حالا در مرحله مقاومت شکل نمی‌گیرد اما در مراحل بعدی این کار انجام می‌شود، یعنی ساختار ذهنی ما پدیده‌ای به نام جنگ و متغیر جنگ را نمی‌شناخت، حالا شناختیم، جنگ می‌آید، اشغال است، بمباران است، انهدام است، به عبارتی با اولین بمباران‌ها پدیده جنگ را شناختیم، یعنی این پدیده جنگ این تأثیرات را می‌گذارد و آرام آرام ابعاد فرهنگی هم پیدا می‌کند. به هر جهت از این رویکرد باید یک تجزیه تحلیل اجتماعی داشته باشیم به چه صورت باید به این بحث ورود کنیم؟

نداف: اگر به تعبیر کلارویس جنگ تجلی خواسته‌های سیاسی یک کشور است، در آن شرایط اصلاً ساختار سیاسی کشور شکل نگرفته بود، در واقع در سیستم کاملاً نابسامان که بحران‌های خودش را فقط می‌تواند حل کند، قدرت بسیج‌کنندگی اصلاً وجود ندارد، جنگی با آن همه ابعاد و وسعت صورت گرفته، حمله سراسری انجام شده و اصلاً به جز جوان‌های خرمشهری چنین درکی نمی‌توانند پیدا کنند که الساعه باید گروه‌های مقاومت تشکیل داد، شهرهای بزرگ ما هم درگیر مسائل خودشان هستند، ما به هر حال به خاطر همین تغییر سریعی که در روند انقلاب و در شکل‌بندی ساختار سیاسی داشتیم، نتوانستیم سازماندهی درستی انجام بدهیم که بازدارندگی ایجاد کند. فقط امام با تدبیری که کردند و با توجه به روحیه‌ای که داشتند آمدند آن التهابات اولیه را فرو نشاندند که این خیلی مهم بود زیرا، به ما زمان داد وگرنه، این خودش می‌توانست زمینه یک دگرگونی باشد، یعنی اصلاً مردم را بریزد به هم.

درویدیان: هدف امام هم همین بوده، می‌گفتند که ما یک شوک وارد می‌کنیم، این التهاب سیاسی بحران را می‌برد در درون جامعه ایران و با یک نیروی سیاسی یک اتفاقی می‌افتد.

نداف: جز همین پایه‌هایی که در حکومت شکل گرفت دیگر چیزی نمی‌بینیم، حالا شما مشکلات درون شهری و



می شود در سه، چهار ماه که نتیجه ای نمی دهد؛ پس شد مهر، آبان، آذر، دی، این چهار ماه از جنگ گذشت، دیگر آرام آرام سپاه می آید، نقش خودش را ایفا بکند، احساس می کند که باید متکی بر نیرو این کار را بکند که به فکر بسیج می افتد و یا یک مقدار فشار می آورد، سپاه های دیگر پیدا می شوند.

درویدیان: خب، این برای شکل گیری دوره جدید، حالا اگر ما بخواهیم تعبیر کنیم و آیا شما می پذیرید که اولاً غافل گیر شدید، ثانیاً در مقابله با تهاجم مقاومت مردمی به آن معنا نبود؛ دلیلش هم خود شما گفتید که اولاً ما درکی از جنگ نداشتیم، کسی که پدیده ای را نمی شناسد به چه صورت باید برود جلو ثانیاً سازماندهی مناسبی نداشتیم؛ امام فرمان بسیج را داده بودند ولی بسیج به عنوان یک سازمان نظامی شکل نگرفته بود. بنابراین غافلگیری اولیه وجود دارد ولی وقتی ما زمان به دست می آوریم، قادریم خودمان را احیا کنیم، یعنی بسیج را سازماندهی کنیم و در مقاطع بعدی جنگ استفاده می کنیم.

رشید: این سازماندهی مردمی بعد از سه چهار ماه که از تجاوز دشمن گذشت ایجاد می شود. من عرض کردم اوایل در سپاه تصور بر این بود که خود سپاه خوزستان و ایلام و کرمانشاه می جنگند، بعداً بر اثر اصرار فرماندهان سپاه های استان های مرزی، سپاه های دیگری پیدا شدند وقتی مناطقی را نگاه می کردیم در ماه های بعدی جنگ می دیدیم که یک محور در دست سپاه فارس است یک محور دست سپاه اصفهان است و همین طور از همه استان ها پانزده تا بیست محور در اختیار

بحران هایی که ضدانقلاب کرده را هم ببینید، اینها اصلاً اجازه نمی داد کسی تدبیر بکند.

درویدیان: این نکته را بگویم که این شکست دشمن است که موجب شده موضوع مقاومت مردمی را خوب ببینیم و نکته بعد تداوم جنگ و امکان سازماندهی نیروهای مردمی و آزادسازی مناطق اشغالی موجب شده است به این مسائل توجه شود، در صورتی که اگر جنگ، جنگ یک هفته ای بود یا جنگ بیست روزه بود و با آتش بس تمام می شد، تمام این بحث ها که ما می کنیم اصلاً طرح نمی شد؛ چون اصلاً از مقاومت مردمی خبری نبود، اصلاً از سازماندهی خبری نبود.

رشید: بله، من هم می خواستم به زمان و قدرت این تهاجم اشاره کنم، به لحاظ فیزیکی بالاخره ارتش عراق تهاجم کرده، می آید داخل ایران ولی به دلیل عمق و وسعتی که ایران دارد حتی یک استان را نمی تواند تصرف کند. جاهایی که حمله می کند تا تهران، هشتصد کیلومتر، هزار کیلومتر فاصله و عمق دارد که اگر مرکزیت در تهران نبود مثلاً در همدان یا باختران بود من معتقدم که تأثیرات دیگری داشت، در این تهاجم شما نمی بینید که ارتش عراق در بین راه شهر بزرگی را تصرف کرده باشد. مثل اهواز، ایلام، کرمانشاه، حتی به شهرهای مرکزی هم نرسیده، آمده تا یک شهر کوچک مرزی به عمق پانزده کیلومتر تا بیست کیلومتر مثل دهران، قصرشیرین و نتوانسته خوزستان را تصرف کند، یا استان کرمانشاه و همدان را. این تهاجم گستره ای در ابعاد جنگ جهانی دوم نداشته و مقاومت مردمی به آن معنا و مفهوم بی معنی است. شما بروید نگاه کنید هر جایی را که تجاوز شده و مقاومتی به آن معنی متشکل از سپاه، کمیته و یک مقدار بسیج صورت می پذیرد آن هم در پنج، شش نقطه ولی وقتی از خرمشهر می آیی بیرون تا پلانیه می بینی مقاومتی به آن معنا وجود ندارد، یعنی ارتش عراق کوبیده و آمده جلوه تا پانزده کیلومتری اهواز یا مثلاً از منطقه شرفانی و فکه تا جسر نادری و شوش را که می بینی نود کیلومتر کوبیده آمده تا رودخانه کرخه، مقاومت مردمی وجود ندارد، که مثلاً دویست نفر بسیجی سازماندهی شده در قالب یگان ببینید که در این ده روز دارند مقاومت می کنند. اصلاً اینگونه نبود، خبری نبود، جاهایی که بیابان بود و شهری نبود مقاومتی هم نبود و پیشروی سریع ارتش عراق بود، میانگین روزی بیست کیلومتر. بعد از آن هم که تهاجمات ارتش شروع

داشتند. حالا اینها هم آمدند، ولی بار اصلی تهاجم به دشمن که با اینها درست نمی‌شود. اوایل عملیات‌های محدود انجام می‌دادند اما باز هم در همان عملیات‌های محدود یک عده قلیلی از آن بسیجی که تصور می‌کردیم باید شکل بگیرد در حال وارد شدن است. وقتی کل نیروی شما در اولین عملیات محدود در همین اسفندماه سال ۵۹ با دویست، سیصد نفر است وقتی می‌روی آنجا می‌بینی اکثرشان پاسدارند و یک مقدار کم نیروی بسیج هم بود. اساساً حضور گسترده مردم در قالب بسیج را در دوره آزادسازی باید ببینیم.

درویدیان: برای بازدارندگی چطور؟

رشید: سازماندهی شده نبود و از سال دوم است که حضور مردم معنا پیدا می‌کند. بعد از عملیات تأمین الاثمه که آقای رضایی فرمانده سپاه شدند من رفتم تهران پیش ایشان گفتم که شما اگر بتوانید در هر مرحله (هر دو سه ماه) سه هزار نفر به ما بدهید یک عملیات مثل شکست حصر آبادان انجام می‌دهیم. حالا بسیج در ایران بنا بود به فرمایش امام بیست میلیونی باشد ولی تقاضای ما، یک میلیون، یا صد هزار نفر نبود، بلکه من می‌گفتم اگر سه چهار هزار نفر به ما بدهید این کار را می‌کنیم و ایشان می‌گویند ما می‌توانیم این کار را بکنیم و بعداً خود آقا محسن در تهران نماند و نیمه سال ۶۰ آمد در جبهه و تا آخر جنگ ماند. بنابراین سازماندهی بسیج در سال دوم جنگ است یعنی سپاه هست، بسیج هم هست. در سال اول خیلی از این آقایان به ذهنشان نمی‌آید که بسیج را در حد پنجاه، صد و دویست هزار نفر به چه صورت بیاورند وارد جبهه بکنند و واقعاً در مرحله آزادسازی اینها معنا پیدا می‌کند و بسیج مردمی به صورت گسترده در درون ظرف سپاه با محوریت آقا محسن سازماندهی و بکارگیری می‌شود.

زمانزاده: این بحث مقاومت مردمی که می‌گویید با توجه به اینکه سپاه یک سال دو سال بعد از انقلاب ساختار یک سازمان رسمی کشوری مصوب نداشت، آیا با این دید مقاومتی که پاسدارها در ماه‌های اولیه جنگ کردند در واقع مقاومت مردمی بوده، چون حتی عضوگیری‌هایی که آن موقع سپاه داشت اغلب یک تعهد شش ماهه‌ای بود که از یک پاسدار می‌گرفتند و دورنما هم این بود که جنگ در ماه سوم، چهارم تمام می‌شود و یا به شهادت می‌رسند.

درویدیان: ما باید معنی کنیم که مقاومت مردمی یعنی چه؟ الان

از این دید که شما می‌گویید پاسدارها را هم در قالب مقاومت مردمی به حساب می‌آورید، آیا درست است؟

رشید: نه! ما بالاخره یک سازمانی بودیم، سپاه یک تشکیلاتی داشته است که از آغاز سال ۵۸ شکل گرفته است. ممکن است این هم از عدم درک ما از یک جنگ گسترده و درازمدت بوده که فکر می‌کردیم سه ماه دیگر جنگ تمام است، ولی بالاخره پاسدارها از طرف یک سازمانی به عنوان سپاه می‌رفتند به جبهه، و نمی‌شود گفت مقاومت مردمی به آن معنا و مفهوم مثل یک بسیجی که داوطلبانه می‌رود و مدت زمان محدودی قبول می‌کند تحت کنترل باشد. داوطلبانه بودنش را برای گروه‌های سپاهی که اوایل می‌آمدند شاید بشود گفت که مردمی بود، به علت اینکه فرماندهی نبود که دستور بدهد و اجباری هم نبوده است، مثل سردار اسدی که با پانزده نفر می‌آید، این یک نیروی خودجوش بوده مثل باکری‌ها، قربانی‌ها، اینها انگیزه‌های خودجوش بوده است، دستوری مبنی بر "برو" و یا خواسته‌ای مبنی بر "بیا" در ماه‌های اول جنگ نبوده است.

نداف: این حضور داوطلبانه خیلی قابل توجه بوده یعنی براساس شواهدی که الان هست گروه‌های اجتماعی مختلفی بودند.

رشید: حضور داوطلبانه اعم از گروه‌های سپاهی و گروه‌های غیرسپاهی و غیربسیجی، منتهی با کمیت کم. داشتیم، که هم سپاهی، هم بسیجی و هم غیرسپاهی و بسیجی بودند. مثلاً گروهی بودند که آقای خلخالی هدایتشان می‌کرد یا کسانی بودند تحت امر شهید چمران مثل گروه شهید مجتبی هاشمی که بعداً وصل شد به گروه نامنظم شهید چمران. نیروهای این‌جوری داشتیم که سپاهی نبودند، بسیجی نبودند و تشکیلات خاصی هم نداشتند و می‌آمدند منتها باز کم بودند و یا در غرب گروهی بودند که ارتباط تشکیلاتی و سازمانی با ارتش و سپاه و بسیج و گروه شهید چمران هم نداشتند! مقام معظم رهبری در سال ۵۹ از آنها بازدید می‌کند که در حال دفاع در مقابل دشمن بودند.

درویدیان: پس اگر، بخواهیم حضور را بر حضور داوطلبانه ترسیم کنیم آن وقت این سؤال پیش می‌آید که بالاخره یک اتفاقی افتاده به نام مقاومت، که جوهر و سازماندهی اش سپاه است و مقدار کمی بسیج و اساس آن تجربه کردستان و سایر تجربه‌های این‌چنینی در خوزستان و غیره است. یعنی اگر ما

هم بوده، یعنی يك جاهایی آمده و جنایاتی هم کرده که مردم و گروه‌های اجتماعی را وادار به واکنش کرد و خودش با دست خودش تولید مقاومت کرده، ظاهراً خودش هم اعتراف کردند که ما نباید وارد شهر می‌شدیم و اشتباه کردیم.

رشید: اگر هم وارد شهر شدند ناچار بودند، یعنی می‌خواستند حرکت کنند به سمت اهواز، وقتی از چزابه به سمت اهواز می‌آید شهر بستان را که بر سر راهشان است چه کار کنند؟ خوب باید از آنجا عبور کند، باید برود آنجا کاری هم انجام دهد، يك مسئول گذاشته آنجا، نمی‌تواند آنجا را رها کند و حرکت کند و یا سوسنگرد؛ بله در شهرهایی هم بود که اگر مقاومت می‌شد آنها را می‌زد اما قصدش این نبوده که وارد شهر بشود و بی‌خودی برای خود مقاومت درست بکند و یا آبادان را که می‌خواست تصرف کند می‌بایست از کل خرمشهر رد می‌شد که آن مسائل به وجود آمد ولی اگر خرمشهر در شادگان بود و سر راه آبادان و اهواز نبود این‌طور نمی‌شد. عراق هدفش خوزستان و اهواز بود و اگر هم در شهری وارد می‌شد برای جنگ و مبارزه نبود، بلکه آن شهرها در مسیرشان بود و اگر مقاومتی می‌دید کشت و کشتار صورت می‌گرفت. البته خرمشهر استثنا است، شهری بندری با آن اهمیت در فاصله کمی از مرز بود و تصویری هم از مقاومت در آن نداشت و آن مقاومت مثال‌زدنی پیش آمد.

درویدیان: اجازه بدهید يك جمع‌بندی را بیان کنم که بشود جمع‌بندی بحثمان. بالاخره ما يك نگاه که می‌کنیم، عدم سازماندهی همراه با غافل‌گیری ذهنی و عملی را مشاهده می‌کنیم بنابراین ما اگر بخواهیم بگویم ترکیبی از ناتوانی در سازماندهی و زمینه‌ها و توانمندی‌های اولیه را که داشتیم، به هر جهت تجربه‌های کردستان و گذشته بی‌تأثیر نبوده؛ بنابراین برآیند تهاجم عراق و تأثیرات شکل‌گیری يك قدرت دفاعی که بستر اصلی آن تحول اجتماعی است، به میزانی که ما توانایی داشتیم سازماندهی کنیم این اثرگذار بوده، مخصوصاً بعدها، یعنی ما آزادسازی را در امتداد همین بسیج اجتماعی از بستر تحولات انقلابی و اجتماعی توانستیم انجام بدهیم. به میزانی که ناتوان بودیم در استفاده از این، غافلگیر شدیم. عراق مناطق را اشغال کرده، بنابراین ما به عنوان يك انقلاب، بعد از انقلاب دچار جنگ شدیم با تحولات اجتماعی که شده بود می‌توانستیم متکی بر آن سازماندهی‌ای

تجربه کردستان و سایر تجربه‌های نامنظم این‌طوری را در بسیج حتی در درون سپاه و سازماندهی سپاهیان برای عملیات نداشتیم آن مقدار غافل‌گیری اثرش مضاعف می‌شد در جنگ، یعنی حتی سپاه هم نمی‌توانست واکنش درست نشان بدهد.

رشید: در مباحثی که قبلاً یادداشت کردم در پاسخ به این سؤال که علت شکست نسبی دشمن در مرحله اول تهاجم چه بوده است؟ گفتیم سه تا نظریه است يك نظریه از ارتش است که می‌گوید و معتقد است که من مقاومت کردم، به عنوان پنجمین ارتش جهان، که این منجر به ناکامی و شکست دشمن شده است؛ نظریه دیگر از تحلیل‌گران غربی است که معتقدند مقاومت کمی از سوی نیروهای ایرانی انجام شد ولی علت شکست نسبی عراق بی‌تجربگی صدام بود در فرماندهی نیروهای نظامی و نادیده گرفتن برخی از ملاحظات در داخل ایران مثل فضا و شرایط انقلابی درون ایران و يك نکته‌ای که باز هم در روزهای اول جنگ رسانه‌های غربی می‌گویند دستور توقف به ارتش در حال پیشروی از سوی صدام است؛ نظریه سپاه هم نظریه سوم است که معتقد است علت شکست نسبی عراق، نقش مقاومت‌های مردمی در شهرها همین شش، هفت نقطه‌ای که عرض کردم بوده است به علاوه توقف ارتش عراق و تردید و کم‌تجربگی او و مقاومتی که از سوی واحدهایی از ارتش ایران صورت گرفته باعث شکست نسبی دشمن شده است. من خودم خیلی معتقدم که اولاً مقاومت به آن معنا و مفهوم در مقابل حرکت هفت الی ده روز تهاجم اولیه دشمن صورت نگرفته و دوم اینکه خیلی جاها ارتش عراق، خودش از حرکت ایستاده مثلاً همین حاشیه کرخه من یاد می‌آید که ارتش عراق آمد و آنجا ایستاد و اگر اراده می‌کرد که از آنجا عبور کند به راحتی می‌توانست عبور کند، ولی برای عبور برنامه‌ای نداشته و طبق برنامه و طرح ایستاده است، چون واحدها باید هماهنگ حرکت کنند.

درویدیان: خب، آنها در معادلات نظامی این‌طور به نتیجه رسیده بودند چون فقط حرکت مهم نبود بلکه باید می‌دیدند تهران چه خبر است، یعنی پیوستگی جنگ و سیاست اثرش در همین جاست که شما فرصت برای پیشروی داری ولی مجبوری که پیشروی نکنی.

نداف: یکی از اشکالاتی که ارتش عراق داشت، ورود به شهرها

به وجود بیاوریم که حتی بازدارندگی ایجاد شود، اگر نه، دشمن را در نقطه صفر مرزی شکست بدهیم؛ یعنی جوهر قدرت دفاعی ما بر بستر تحولات انقلابی و اجتماعی است نه سازماندهی‌های بزرگ، ارتش‌های منظم، تجهیزات بزرگ و اگر غفلی بوده، کاستی بوده، در این است و اگر قوتی هم باشد در همین است و در آینده هم همین است. یعنی همین‌طور که دشمن حمله کرد، ما غافلگیر شدیم، یک خسارتی دیدیم ولی بعد مبتنی بر همان توانمندی اجتماعی سازماندهی کردیم و موفق شدیم آیا جنگ آینده ما هم در امتداد همین تجربه است؟ **رشید:** نه، الان فرق می‌کند با گذشته. اکنون ما یک سازمان بزرگ‌تری داریم به هر حال سپاه داریم، بسیج سازماندهی شده است. یعنی همین‌طور به سرعت و نقداً سیصد گردان آماده داریم. الان ما به سرعت ۲۵۰ هزار نفر بسیجی آماده در سپاه داریم؛ بستگی به این هم دارد که دشمن چگونه حمله کند و چگونه غافلگیر شویم ولی مثل دوره اول جنگ نیست که بعد از شش ماه این توان در اختیار قرار بگیرد، نه این توان ظرف یک هفته در اختیار قرار می‌گیرد. یعنی ظرف یک هفته ده، پانزده تا لشکر سپاهی داری که پر از بسیجی هستند و صد تا دویست هزار نفر بسیجی دارید در این لشکرها.

درویدیان: آن بسیجی که شما می‌گویید آیا مانند زمان جنگ است؟

رشید: این را قبول دارم، بالاخره شما متکی هستید به جامعه ولی می‌خواهم بگویم که مثل دوره جنگ قبل نیست که در شش ماه بعد از شروع جنگ بیست تا سی گردان ضعیف سپاهی

دارید آن وقت در بین اینها بیست تا سی درصد بسیجی بودند، عمدتاً همه سپاهی بودند و آیا این کل توان سپاه کشور است؟ این کل توان بسیج کشور در سال ۵۹ است؟ سپاه در نیمه دوم سال ۵۹ حدود پنجاه هزار نفر عضو داشته، است خب اینهایی که در محورهای متعدد جبهه آمده‌اند از سپاه سه چهار هزار نفرند پس بقیه سپاه کجاست؟ یعنی نود درصد سپاه در ماه پنجم جنگ حضور ندارد و نودونه درصد بسیج کشور هم حضور ندارد. در جنگ آینده این‌طور نیست و کل سپاهتان هم که نیاید، حداقل ۵۰ درصد سپاه در صحنه جنگ حاضر می‌شود و از نظر بسیج هم حداقل دویست هزار نفر بسیجی آموزش دیده و سازمان یافته در جنگ دارید.

نداف: باید فرهنگ بسیج درست بیان شود. در جنگ ایران و عراق واقعاً فرهنگ انقلاب خیلی کمک کرد، چون ارزش‌ها و اصول آن کاملاً در جنگ تحمیلی متبلور شد یعنی همان فرهنگ انقلاب و ادامه آن توانست در شکل‌گیری مقاومت مردمی مؤثر باشد.

درویدیان: در جنگ آینده احتمالی که ما این فرهنگ انقلاب را به صورت گذشته نداریم، ولی یک تجربه‌ای که یک بار تکرار شده و این را شما نهادینه کردید به نام گردان‌های عاشورا، بسیج، یعنی آن تجربه و نهادینه شدنش متأثر از آن جنگ، در اختیار شماست ولی آن پتانسیل وسیع اجتماعی بعد از انقلاب را شما ندارید.

رشید: یک چیزی هست، نمی‌دانم که اسمش را شما چه می‌گذارید و آن نگاهی که به جوانان امروز هست، اینکه مثلاً



حال تک‌تک ما که در جنگ هشت ساله حضور داشته‌ایم در حقیقت، در خلق واقعیت‌های جنگ سهم داشته‌ایم و ناظر بر آن حوادث و حاضر در آن حوادث بوده‌ایم و در ترسیم تاریخ جنگ که بخش اعظمی از تاریخ اخیر ایران است نقش داشته‌ایم و باید بدین‌وسیله این تجربه که دریای تجربه نسل اول انقلاب است برای نسل‌های بعدی فایده‌ای داشته باشد، ان‌شاء‌الله.

مردم ارومیه، مردم تبریز، جوانان بسیجی خراسانی، کرمانی، شیرازی و همین پتانسیل اجتماعی که ما می‌گوییم، آن نیرویی که در سن و سال جوانی می‌تواند بیاید در جنگ، اینها تاریخ دهه اول انقلاب را که مرور می‌کنند در ذهنشان هست که پانزده سال، بیست سال پیش یک جنگی به این وسعت اتفاق افتاده، تازه این زیر و بم جنگ را که ما توضیح می‌دهیم آنها نمی‌دانند؛ به هر حال این جوانان امروزی می‌خوانند و می‌فهمند که شخصیت‌های جوانی مثل مهدی و حمید باکری، حسین خرازی، همت، رفتند فرماندهی کردند، جنگیدند و حماسه‌های بزرگ خلق کردند، این برای فرزند جناب‌عالی، که نه باکری‌ها را دیده نه مهدی زین‌الدین را دیده نه آن جنگ را دیده، در ذهنش یک حسابی باز می‌کند که بزرگان ما، پدران ما این کار را کرده‌اند چرا ما نتوانیم، این خیلی اعتماد به نفس می‌دهد به آنها. اینکه الان از آن فرهنگ انقلاب فاصله گرفتیم و حالت‌ها مثل سال ۵۸ و ۵۹ نیست اما این تیپ از جوان‌ها اگر بیایند، من معتقدم در اول کار یک مقدار خسارت می‌بینند چون ما دیگر نیستیم، اما یک اعتماد به نفس وجود دارد و الگوهایی از پدرانشان دارند که این باعث بیشتر شدن اعتماد به نفسشان می‌شود که حالا چقدر می‌توانند دوام بیاورند خدا می‌داند اما این گذشته و این ذخیره و تجربه جنگ، سرمایه و میراث این کشور محسوب می‌شود و قطعاً جوانان متدین و انقلابی ایران اسلامی با داشتن راه روشن و مستقیم امامان علیهم‌السلام در صدر اسلام و حماسه‌های هشت سال دفاع مقدس مسیر آینده انقلاب و نظام و کشور را تداوم می‌دهند. نسل‌های آینده هم با تکیه بر این تجربیات که مشخصه آن به فرمایش امام اعتماد به نفس بود در مقابل تهاجمات دشمن می‌ایستند. امام فرمودند ما در این جنگ به این نتیجه رسیدیم که باید روی پای خود بایستیم و این حاصل شده است.

در این بحث ما موفق شدیم که به اختصار دوره قبل از جنگ و وقوع جنگ را بررسی کنیم ولی موفق نشدیم ادامه جنگ تا پایان جنگ را مورد بحث و بررسی قرار دهیم. من علاقه‌مند هستم که این روایت از جنگ که زمره تاریخ شفاهی جنگ می‌باشد، ادامه پیدا کند و ان‌شاء‌الله با پرهیز از خودستایی و خود محوری که متأسفانه در بیان خاطرات برخی نمود دارد به نقل واقعی حوادث بپردازیم و امانت‌داری کنیم و این‌طور نباشد که از هرکس خوشمان نیامد به نقش او نپردازیم؛ به هر